

باسمه تعالی

# تقریری از رابطهٔ نفس و بدن از دیدگاه ملاصدرا، با نگاهی به نظریه هایلومورفیستی جاورسکی

رضا درگاهی فر

اسفند ۹۹

کارگروه انسان‌شناسی فلسفی

پژوهشکده تبلیغ و مطالعات اسلامی

## مسئله ذهن-بدن

- مسئله ذهن-بدن، مسئله چيستی ذهن، چيستی بدن و چيستی رابطه میان آن دو است.
- در قلمرو این موضوع، پنج مسئله اصلی سر بر آورده است:
- (۱) ذهن دقیقاً چیست؟
- (۲) بدن دقیقاً چیست؟
- (۳) مراد از رابطه میان ذهن و بدن دقیقاً چیست؟
- (۴) در صورت وجود چنان رابطه‌ای، چه مشکلات مهمی مطرح خواهد شد؟
- (۵) راه حل این مشکلات مهم چیست؟

## مسئله ذهن-بدن

مسئله ذهن-بدن، از نگاه برخی، پارادوکس است. صورت‌بندی کیت کمپبل از این مسئله:

- (۱) ذهن شیئی غیرفیزیکی است؛
- (۲) بدن شیئی فیزیکی است؛
- (۳) ذهن و بدن ارتباط متقابل دارند و بر هم تأثیر می‌گذارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند؛
- (۴) اشیای فیزیکی و غیرفیزیکی نمی‌توانند چنان ارتباط و تأثیر و تأثیری داشته باشند.

انکار هریک از چهار گزاره بالا دشوار است؛ از سوی دیگر آنها با هم ناسازگارند، بنابراین دست‌کم یکی از آنها کاذب است. تلاش برای حل کردن این محما، پیزی نیست جز عرضه راه‌ملى برای مسئله ذهن-بدن.

## مسئله ذهن-بدن

تفسیر دیگری از مسئله ذهن-بدن: مسئله‌ای درباره سطوح یا سنخ‌های نهایی واقعیت: آیا در نهایت در جهان واقع، دو سطح یا دو سنخ واقعیت، فیزیکی و ذهنی (که غیرفیزیکی است) وجود دارد؟

دوگانه‌انگاری جوهری - یگانه‌انگاری فیزیکالیستی - یگانه‌انگاری ایدئالیستی

• برای نمونه، دوگانه‌انگاری جوهری هم نظریه‌ای وجودشناسانه و هم نظریه‌ای درباره ذهن است.

• وجودشناسی: دو نوع شیء (جوهر فیزیکی و جوهر ذهنی) در جهان وجود دارند که می‌توانند (دست‌کم علی‌الاصول) مستقل از دیگری موجود باشند.

• ذهن‌شناسی: انسان مرکب از بدن مادی و روح مجرد است که می‌توانند برهم‌کنش علی داشته باشند.

# رویکردها در حل مسئله ذهن-بدن

- کیم سه رویکرد اصلی و برجسته را در بحث‌های سال‌های اخیر درباره رابطه ذهن-بدن شناسایی و بررسی کرده است:
  - الف) امر ذهنی توسط امر فیزیکی «محقق» (Realized) شده است؛
  - ب) امر ذهنی روی امر فیزیکی ابتننا (Supervenience) دارد؛
  - ج) امر ذهنی از امر فیزیکی برخاسته و ظاهر شده (Emergent) است.
- ❖ البته این همه ماجرای مسئله ذهن-بدن در سال‌های اخیر نیست. یکی از رویکردهایی که طرفدارانی یافته است، رویکرد هایلومورفیستی است.
- ❖ در سال‌های اخیر، عده‌ای از فیلسوفان، پروژه‌ای پژوهشی را در پیش گرفته‌اند تا با بهره‌گیری از نظریه هایلومورفیزم، راه‌حلی برای مسئله ذهن-بدن و مسائل برخاسته از آن عرضه کنند.

## هایلومورفیسم Hylomorphism

- واژه هیلومورفیسم از دو واژه یونانی hyle و morphe ترکیب شده است که معمولاً به ماده (Matter) و صورت (Form) ترجمه می‌شوند. هیلومورفیسم، همان نظریه ماده-صورت (Matter-Formism) است.

- ارسطو معتقد بود ذهن، صورت بدن است و بدن، ماده (هیولای) ذهن.

- از منظر ارسطو نفس (soul) عامل حیات موجود زنده و صورت بدن است. نفس، صورت انسان یا هر موجود زنده دیگری است و بدن، ماده آن و رابطه میان نفس و بدن، همان رابطه میان صورت و ماده‌اش است.



• مطابق هایلو مورفیزم:

• موجودات زنده، مانند انسان، کاملاً از ذرات بنیادین فیزیکی یا موادی که فیزیک آنها را توصیف کرده است، تشکیل شده‌اند؛

• این ذرات و مواد، میان موجودات زنده و غیر زنده مشترک‌اند. در سطح بنیادین فیزیکی، میان مواد تشکیل‌دهندهٔ انسان و مواد تشکیل‌دهندهٔ سنگ تفاوتی نیست؛

• بنابراین از منظر هایلو مورفیزم نمی‌توان با تمسک به مواد در سطح بنیادین فیزیک، میان موجودات زنده و غیر زنده و ذهن‌مند و غیر ذهن‌مند تمایز نهاد؛

• **مدعای هایلو مورفیزم:** آنچه اشیای زنده را از اشیای غیر زنده و ذهن‌مند را از غیر ذهن‌مند متمایز می‌کند، **ساختار** آنهاست، یعنی آن گونه‌ای است که مواد تشکیل‌دهندهٔ آنها ساختارمند شده‌اند.

## چارچوب نظریه هایلومورفیستی ویلیام جاورسکی

- بیان چیستی، جایگاه و ویژگی‌های ساختار
- عرضه چارچوبی متافیزیکی
- تبیین ترکیب از منظر هایلومورفیسم
- مسئله اجزای ترکیب در موجود زنده
- تن بدن‌مندی (embodiment)
- تمایز ذهنی-فیزیکی



رابطه ذهن - بدن در نظریه های لومورفیستی ملاحظه را

## مفهوم صورت

- «صورت» در فلسفه به چند معنا به کار رفته است، اما به قول ملاصدرا «آنچه ملاک فعلیت شیء است» معنای مشترک در همه این کاربردهاست.
- شیء  $A$  به واسطه صورتش بالفعل  $A$  است. در نظریه ماده و صورت، منظور از صورت همین معناست.
- مطابق نظریه ماده و صورت، اشیای این جهان مرکباند از دو جزء بالقوه و بالفعل، یا هیولا (ماده) و صورت.

## ماده و صورت

• به طور مشابه با دیدگاه جاورسکی می‌توان گفت مطابق نظریه ماده و صورت صدرایی، موجودات زنده از موادی تشکیل شده‌اند که به گونه‌های مختلفی صورت‌مند شده‌اند، یعنی فعلیت‌های نوعی ویژه‌ای یافته‌اند. بنابراین فرد انسان، مثلاً، تنها مقداری مواد فیزیکی نیست، بل مقداری از مواد فیزیکی است که صورت ویژه‌ای دارد.

• صورت دو ویژگی و نقش نظری مهم دارد: نخست اینکه ملاک چیستی شیء است و از این رو موجب تمایز میان اجسام می‌شود، و دوم اینکه منشأ افعال شیء است.

## ماده و صورت

• ملاصدرا معتقد است که هویت مرکب به صورتش است نه ماده‌اش. وی سپس برای تأکید بر این نکته می‌گوید حتی اگر فرض کنیم صورت مرکب بدون ماده‌اش برپا باشد، مانند اینکه فرض کنیم در جهان ممکن‌الاسب موجود باشد، بدون اینکه ماده‌ای داشته باشد، شیء صورت‌مند با تمام حقیقتش موجود خواهد بود (اسفار، ج ۹، ص ۱۸۷)

• می‌توان گفت نیاز اسب در این جهان به بدن ارگانیک، برای موجود شدنش در این جهان است، نه برای اسب بودنش. وقتی مواد متناسبی به شیوه مناسبی (به بیان جاورسکی، به شیوه اسب‌گونه) با هم ترکیب شوند، اسب محقق (Realize) می‌شود، نه اینکه اسب اسب می‌شود

## بقا و پویایی صورت

• ملاصدرا بر آن است که شیئیت و حقیقت شیء به صورت آن است. بنابراین لزوماً با هر تغییری در مواد و اجزای مرکب، صورت آن تغییر نمی‌کند. تا زمانی که مواد مرکب، می‌توانند محقق‌کننده صورت باشند، صورت موجود است. به بیان دیگر، صورت به اشخاص و گاه انواع مواد تشکیل‌دهنده خود وابسته نیست. وی گاه چنین تعبیر می‌کند که شیئیت شیء به فصل اخیر است.

## چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

• وجود - ماهیت:

• یکی از تقسیم‌های موجود، تقسیم به واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود است. ممکن‌الوجود مرکب از دو حیثیت وجود و ماهیت است (زوج ترکیبی)

• اصالت وجود (از منظری) بیان‌گر رابطه متافیزیکی میان وجود خاص و ماهیت همان وجود است.

• (وجود و ماهیت، اموری واقعی و در-جهان‌اند؛ وجود اصل در تحقق است و ماهیت فرع آن)

# چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

• جوهر - عرض؛ ماده - صورت

• نحوه وجود

• مطابق اصالت وجود، حقیقت هر شیئی نحوه وجود خاص آن است. در نگاه ملاصدرا وجود اصیل نحوه‌های گوناگون و پرشماری دارد و برخی نحوه‌های وجود (غیر از واجب‌الوجود) ماهیتی دارند که لازمه آنها و تعیین آنهاست. بر این اساس تمام آثار واقعی اشیا، آثار وجودهای آنهاست و ماهیت، اگر تنها و بریده از وجود ملاحظه شود، هیچ اثر و تحققى ندارد. بنابراین تمام ویژگی‌های شیء، مانند مکان‌داری، رنگ، شکل، فعلیت و... مستند به وجود شیء‌اند.

## چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

• انتظار داریم ملاصدرا تفسیری وجودی از صورت به دست دهد و صورت را نیز نحوه وجود بداند و البته می‌داند. او در برابر کسانی که صورت را جوهر یا عرض دانسته‌اند، آن را نحوه وجود معرفی می‌کند.



## چارچوب متافیزیکی علم‌النفس صدرایی

### • آثار و لوازم وجود (حیثیات وجود)

- مطابق اصالت وجود، آنچه در خارج محقق است، وجود است و آثار و احوال و شئون آن. هر کمالی متعلق به وجود است و اثر در حقیقت تنها از وجود سر می‌زند. (وجود خاص هر چیزی آن است که مبدأ آثار مخصوص آن چیز و منشأ احکام معین و متمایز آن باشد).
- ملاصدرا گاه از ویژگی‌های شیء موجود با تعبیر «حیثیات» وجودی یاد می‌کند.

# چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

## • وجود - حیثیت

• مطابق حکمت متعالیه گاه شیء واحد حیثیات متعددی دارد که با وجود واحد موجودند، مانند جوهر، جسم، نامی (رشد کننده)، حساس، ناطق، موجود، ممکن، متحیز، متقدر و... برای انسان.

• بنابراین در وجودشناسی صدرایی موجود بر دو قسم کلی است:

• الف) وجود

• ب) آثار یا حیثیات و لوازم وجود.

# چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

## • وجود - حیثیت

• مطابق اصالت وجود، وجود و فقط وجود، اصل در تحقق است و غیر وجود، شامل تمام آثار و لوازم و حیثیات وجود، فرع در تحقق‌اند و به واسطه وجود موجودند.

• بنابراین حیثیات و آثار وجود، هم‌سنخ با وجود نیستند و وجودشناسی صدرایی دارای دو هویت حقیقی بنیادین است، وجود و حیثیات و لوازم و آثارش.

# چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

## • حقیقت صورت و رابطه‌اش با ماده

- صورت طبیعی حالّ است و در ماده موجود است، یعنی در وجود شخصی‌اش نیازمند حلول در ماده است. بنابراین صورت طبیعی همواره مادی یا جسمانی است. مادی بودن، نحوه وجود صورت طبیعی است.
- صورت نوعیه در وجود شخصی‌اش به ماده ثانیه، که نوعی از جسم است، نیازمند است. بنابراین جسمانی بودن، نحوه وجود صورت نوعیه است.
- نفس انسانی گونه‌ای از صورت‌های نوعیه است. بنابراین باید گفت به همین وزان، نفس در وجود شخصی‌اش در این دنیا به بدن نیازمند است و امری جسمانی است. بنابراین تبیین دقیق نحوه وجود صورت و رابطه آن با ماده‌اش، برای روشن شدن رابطه نفس و بدن ضروری است.

## چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

- حقیقت صورت و رابطه‌اش با ماده
- ملاصدرا در بسیاری مواضع صورت را امری جوهری می‌داند. صورت نوعیه، و از جمله نفس انسانی، از منظر وی جوهری است مقوم ماده‌اش.
- اما به نظر می‌رسد دیدگاه نهایی و ویژه او این است که صورت نه جوهر است نه عرض، بل نحوه وجود است.

## چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

• حقیقت صورت و رابطه‌اش با ماده

• صورت‌های نوعی محض، وجودهای خاص جسمانیات‌اند و وجود از آن جهت که وجود است، نه جوهر است نه عرض ... صورت‌های طبیعی ماهیت‌های جوهری نیستند، بل قوام‌بخش اجسام جوهری‌اند؛ بنابراین عرض نیستند، بلکه برتر از آن‌اند که زیر یکی از مقولات مندرج باشند. ... پس صورت‌های نوعی وجودهای خارجی محصل‌اند که انواع را تحقق می‌بخشند (اسفار ۵/۱۸۱)

• از آنجا که ملاصدرا نفس انسانی را صورت نوعیة انسان می‌داند، باید نفس را نیز نحوه وجود بدن بداند.

# چارچوب متافیزیکی علم النفس صدرایی

• چیستی و نحوه وجود نفس

• صورت بودن نفس

• از منظر ملاصدرا نفس از آن جهت که نفس است، چیزی نیست جز صورتی که تعلق تدبیری به بدن دارد. به بیانی دیگر، نفس از آن جهت که نفس است، صورت نوعیه بدن است.

• از منظر ملاصدرا صورت نحوه وجود ماده است و نفس نحوه وجود بدن. صورت نه جوهر است نه عرض، و بنابراین نفس نیز چنین است.

## چیستی و نحوه وجود نفس

### • ذاتی بودن اضافه نفسیت

• یکی از لوازم نحوه وجود بودن نفس، ذاتی دانستن رابطه میان نفس و بدن و تبیین آن است.

• مراد از «ذاتی» در اینجا ذاتی ماهیت (به معنای جنس و فصل یا عرض خاص یا عرض لازم) نیست، بل ذاتی وجود است یعنی رابطه با بدن، قوام بخش وجود نفس است و به بیان دیگر، نحوه وجود نفس است.

• این اضافه، اضافه وجودی است نه مقولی.



# ترکیب صورت و ماده و نفس و بدن

## • ترکیب اتحادی

- ترکیب اتحادی؛ بدین صورت که چیزی (A) در ذات خود متحول شود تا چیز دیگری شود (B) و با این تحول کامل تر شود. در این صورت شیء واحدی هست که عین هر یک از A و B و عین مرکب است، مانند اینکه جنین حکیم شود، و به طور کلی هر ماده طبیعی که طی تحول ذاتی خود، دارای صورت جوهری شود.

# ترکیب صورت و ماده و نفس و بدن

## • ماده در ترکیب اتحادی نفس و بدن

- ملاصدرا می‌گوید ماده به دو معنا به کار می‌رود: حامل قوه و امکان شیء، و امر مبهمی که با صورت متحد است. برای نمونه، مادهٔ انسان به معنای اول، نطفه و بلکه جنین است، اما ماده به معنای دوم، امری است که در ذاتش مبهم است و با صورت متعین می‌شود. تنها ماده به معنای دوم است که با صورت متحد است و ماده به معنای نخست، با صورت متحد نیست. پس اعضا و جوارح محسوس اسب، بدن و جسمیت حقیقی اسب، که با صورت آن متحد است، نیستند.

## بدن حقیقی نفس

• ملاصدرا معتقد شده است که بدن حقیقی مرکبی مانند اسب، این هیکل محسوس با اعضا و جوارح محسوس نیست. بنابراین بدن محسوس خارج از حقیقت انسان و اسب است. استدلال وی بر این دیدگاه بر این اساس است که مادهٔ شیء بر وجه ابهام در شیء اعتبار می‌شود.

• صورت شریک علت در تحقق ماده است. بنابراین با زوال صورت، مادهٔ آن نیز از بین خواهد رفت. ملاصدرا از همین نکته استفاده می‌کند و می‌گوید اگر بدن محسوس مادهٔ صورت اسب باشد، با مرگ اسب، که با زوال صورت اسب روی می‌دهد، باید این بدن نیز از بین برود. اما چنین نیست و این بدن باقی می‌ماند. ماده و بدن حقیقی اسب آن است که با زوال صورت از میان می‌رود.

## بدن حقیقی نفس

• اما ملاصدرا در جایی گفته است میان جسد و روح نسبت اتحادی برقرار است و از همین رو، بدن نیز حقیقتاً، نه مجازاً، به برخی صفات روح، مانند حیات و علم، متصف می‌شود.

# بدن حقیقی نفس

- ملاصدرا استدلالی بر مغایرت شخص حیوان با بدن محسوسش اقامه کرده است که می‌توان آن را بدین صورت بیان کرد:
  - (۱) بدن محسوس حیوان از اجزایی تشکیل شده است؛
  - (۲) اجزای بدن محسوس حیوان زیاد و کم می‌شوند؛
  - (۳) بدن محسوس در تحول است و شخصش باقی نمی‌ماند؛ (از ۱ و ۲)
  - (۴) شخص حیوان در تمام این تغییرات باقی می‌ماند؛
  - (۵) آنچه شخصش باقی می‌ماند غیر از چیزی است که متحول می‌شود و شخصش باقی نمی‌ماند.
- نتیجه) شخص حیوان غیر از شخص بدن محسوسش است.

## بدن حقیقی نفس

- اما بر این استدلال می‌توان خرده گرفت، بر این اساس که بند (۳) با اشکال روبه‌روست و باید دقیق‌تر تفسیر شود.
- ملاصدرا در مواضعی تصریح کرده است که شخص بدن انسان در این عالم، از اول تا آخر عمرش باقی است، اما نه از حیث ماده‌اش، که همواره در تحول و تبدل است، بل از حیث صورت نفسانی‌اش، که حافظ هویت و وجود و تشخیص آن است. در مورد هر عضوی از بدن انسان نیز همین‌گونه است.
- سبب این است که تمام هر چیزی به صورتش است نه به ماده‌اش

## بدن حقیقی نفس

- توضیح اینکه ماده امری بالقوه و نامتعیین است. شیء مرکب آنگاه تمام و متعیین می‌شود که ماده‌اش صورت معینی را دارا شود. از همین رو آنچه شیء را تمام می‌کند و بالفعل یکی از اشیای متعیین قرار می‌دهد، صورتش است نه ماده‌اش.
- باید بر این نکته پای فشرده که همان‌گونه که اضافهٔ نفسیت ذاتی وجود نفس است، اضافهٔ بدنیت نیز ذاتی وجود بدن است. جسم آنگاه بدن برای نفس است که نحوهٔ وجودش بدن بودن و ماده بودن برای نفس باشد. ماده محل صورت است و بدن محل نفس. بنابراین جسمی که پس از مرگ موجود زنده باقی می‌ماند، حقیقتاً بدن نیست.

# بدن حقیقی نفس

- بر همین اساس شخص بدنی که تحولی در جزء یا کلش پدید می‌آید، و بنابراین باقی نمی‌ماند، نمی‌تواند مادهٔ واقعی نفس باشد. مادهٔ واقعی نفس در سراسر زمان بقای نفس باید باقی باشد.



# بدن حقیقی نفس

- فرض کنیم بدن اسبی در زمان  $t_1$ ،  $H_1$  است و مرکب از اجزای  $a$  و  $b$  و  $c$  است.
- این بدن تغییر می‌کند و در زمان  $t_2$  به  $H_2$ ، مرکب از  $a$  و  $b$  و  $d$ ، تبدیل می‌شود.
- $H_1$  مغایر  $H_2$  است. در  $t_1$  فقط  $H_1$  موجود است و در  $t_2$  فقط  $H_2$  و در  $t_3$  فقط  $H_3$  و همین‌طور.

# بدن حقیقی نفس

- در عین حال، از آنجا که هویت و تشخیص بدن و ماده به نفس و صورت است، و شخص صورت و نفس اسب در طول زمان باقی است، باید گفت هر یک از  $H_1$ ،  $H_2$ ،  $H_3$  و...، مقاطع زمانی بدن واقعی اسب اند
- و بدن واقعی و متشخص اسب، یعنی  $H$ ، هویتی است که به صورت سریانی در طول زمان و در ضمن مقاطع  $H_1$ ،  $H_2$ ،  $H_3$  و... موجود است.
- شخص  $H$  باقی است و نامتغیر و بدن واقعی اسب است.
-

# بدن حقیقی نفس

• شخص H باقی است و نامتغیر و بدن واقعی اسب است.

• ملاصدرا از چنین بدنی، با تعبیر «ماده مبهمه» و از هریک از  $H_1$ ،  $H_2$ ،  $H_3$  و... با تعبیر «ماده معینه» یاد کرده است.

• ماده معینه در هر حینی در حال تبدل است، اما ماده مبهمه باقی و نامتحول است. بر این اساس می توان توضیح داد که چرا عقوبت شخصی در زمان پیری، به خاطر جنایتی که در جوانی مرتکب شده است، صحیح است.

## بدن حقیقی نفس

- بر پایه آنچه گذشت می‌توان بند (۳) و نتیجه استدلال مزبور را تفسیر کرد و گفت مراد از بدن محسوس در آنجا، ماده معینه و بدن متغیر ( $H_i$ ) است نه ماده مبهمه و بدن اصلی و باقی ( $H$ ).
- حاصل آنکه بدن حقیقی اسب، آن است که حقیقتاً ماده نفس اسب است و همان شخص بدن است که در طول تغییرات باقی می‌ماند و مقاطع زمانی این بدن، هیچ‌یک به تنهایی بدن حقیقی اسب نیستند

## بدن پس از مرگ و اعضای قطع شده

- بدن از آن جهت که بدن است، محال است با وجود نفس، معدوم شود و نیز محال است با نبود نفس، موجود باشد. آنچه بعد از نفس ... باقی می ماند، اصلاً بدن نیست، بل جسمی از نوع دیگر است، و بدن از آن جهت که بدن است، مشروط است به تعلق نفس بدان، و نفس شریک علت بدن است (اسفار، ج ۸، ص ۳۸۲)
- اعضای قطع شده از بدن انسان و حیوان نیز هویت بدنی خود را از دست می دهند. به تعبیر ملاصدرا، رابطه و علاقه طبیعی فقط میان نفس و بدنش برقرار است و آنچه بیرون از تدبیر و تصرف نفس است، طرف این رابطه قرار نمی گیرد.

# خلاصه نکات پیشین

- نفس انسانی از منظر ملاصدرا صورت بدن است و انسان مرکب اتحادی است از نفس و بدن. بدن حقیقی انسانی، بدنی است که در طول زمان موجود و متحد با نفس است و مقاطع زمانی متعددی دارد.
- صورت نحوه وجود ماده است و نفس، نحوه وجود و فعلیت بدن. نفس و بدن متحدند و اضافه نفسیت برای نفس، و اضافه بدنیت برای بدن، ذاتی وجود آنهاست.
- بنابراین نفس انسانی امری جسمانی و بدنی است، یعنی: با بدن ترکیبی اتحادی دارد و ذاتاً فعلیت ویژه بدن است و برای تشخیص نیازمند به بدن است.
- توجه شود که نفس انسانی جسمانی و بدنی است، اما جسم و بدن نیست.

سپاس از توجه و همراهی شما